**بسم الله الرحمن الرحیم**

**ظنون**

**حجیت ظنون**

**جلسه پنجاه و چهارم\_ دو شنبه 16 بهمن 1396**

کلام منتهی شد به حجیت ظواهر قرآن کریم. فرمایش مرحوم آخوند و مرحوم آقای خویی تقریر شد، یک نکته ایی در کلام هر دو بزرگوار است که محتاج توضیح مختصری است، و آن این که اگر فرض محال هم بکنیم، که تحریفی به نقیصه در قرآن کریم رخ داده است، از نظر تاریخی مربوط می شود به زمان خلفاء مخصوصا خلیفه سوم که دستور جمع آوری قرآن را داد، در حالی که در زمان ائمه بعد علیهم السلام، ما امر به رجوع به قرآن شده ایم، از این دو مطلب چه نتیجه می گیرید؟ اگر ما باشیم و همین روایات چنان که امروز اشاره به روایات اش خواهد شد، می گوییم پس قرآن کریم تحریف نشده است. اما اگر کسی کچ سلیقه بود وخواست بر عقیده خود باقی بماند، خوب با توجه به این روایات باید بگوییم این تحریف به نقیصه اگر هم صورت گرفته باشد در یک جمله های مستقلی بوده است که شاهد فهم آیات دیگر از آیات الاحکام نیست. این نیست که هر ایه ایی از قرآن حذف شه باشد حتما برای ما قرینیت هم داشت هباشد. کشف انی می کنیم از امر امام به رجوع به قرآن که قران موجود ظاهر اش حجت است و اگر هم بر فرض چیزی حذف شده باشد، مستقل بوده است و قرینیت بر ما هو موجود عندنا نداشته است و الا امام ارجاع به قرآن کریم نمی داد.

اما آنچه که باید در این مسأله گفته شود. یک مقدمه ایی را ابتدا بگوییم که این هم به بحث قبلی مربوط است و هم به همین بحث کنونی که ظهور آیات است، به نظر می رسد دو واژۀ ظهور و نص، امور اضافی و نسبی هستند، نه اینکه چیزی که نص است من جمیع الجهات، نص است، یا چیزی که ظاهر است، من جمیع الجهات ظاهر است، و بذلک صرح المحقق القمی فی القوانین ص 167، و اعلم انّ النصوصیة و الظهوریة امور اضافیة. گاهی می بینی فقها به خاص می گویند نص و به عام می گویند ظاهر، گاهی به خاص می گویند قطعی، به عام می گویند ظنی. در حالی که بسیاری از خاص ها، نسبت به زیر مجموعه خودش عام است، خاص است نسبت به یک عنوان کلی تر، اما نسبت به زیر مجموعه خودش یک عمومیتی دارد.

مثال این است مولا فرمود هاست اکرم العلما، دلالت این عام بر عموم با چه درست شده است؟ با اینکه شما رفته اید و دیدید جمع محلی به لام از ادات عموم است، اصل عدم تخصیص را جاری کرده اید، اصالة الحقیقت را جاری کرده اید بعد می گویید مراد خدا همه علماء است از هر علمی که باشد. حال اگر گفت "لا تکرم" الاشتقاقین". یادتان هست در ادبیات یک بحثی است که آیا مثدر اصل کلام سات یا فعل اصل کلام است. احتمال می دهیم مراد بصریین باشند نه کوفیین. احتمال می دهیم تازه از بصریین صرفیین از بصریین باشند نه هر ادیب بصری. خب در عین حالی که این احتمال را می دهید اما یک چیز برایتان قطعی است و آن این است که اشتقاقی نباید اکرام شود. این قطعی است.

بگذارید من یک مثال بارز تر بزنم. " اکرم العلما" و " لا تکرم الفساق من العلما" حال نمی دانید فاسق یعنی کی؟ فاسق یعنی مرتکب الکبیره یا به مرتکب الصغیره هم فاسق گفته می شود؟ ولی یک چیزی قطعی است که فاسق نباید اکرام شود. این که می گویند عام ظاهر است یعنی عام دلالت اش را بر عمومیت از اصلی مثل اصل حقیقت و عدم تخصیص گرفت هسات لذا از این جهت به او می گویند ظاهر. اگر به خاص می گویند نص از این جهت که یک موردی را قطعا از عام خارج کردیم.

کلمۀ نص و ظاهر را باید با طرف اش سنجید، نص است نسبت به چی؟ ظهور است نسبت به چی؟ همان اکرم العماء یک نصوصیت دارد و ان این است که عالم باید اکرام شود نه جاهل. بله می گویی عالم مطلق است همه را شامل می شود این ظاهر است.

پس طرف اضافه را باید نگاه کرد. این نیست که اگر چیزی جایی نص بود دلیل نمی شود که از همه جهات هم نص باشد. بر عکس هم هست در ظاهر هم همین گونه است که این طور نیست که از همه جهات ظاهر باشد.

خلاصة الکلام اینکه نص و ظاهر را اضافی و نسبی معنا کنید و چیزی که این اضافه و نسبت را درست می کند جمله است.

اما اساس بحث ظواهر کتاب:

در مورد ظواهر کتاب تارةً بر مسند متکلم می نشینیم و بحث می کنیم که باید تمام اصول موضوعه را اثبات کینم که این کلام، کلام خداست، اینکه معجزه است، اینکه مرجعیت دارد. یک وقت در مسند اصولی می نشینیم. در مسند اصولی که می نشینید اصول موضوعه ایی دارید.

پس دیگر ما در این مباحث نباید در اینجا مطرح بشویم کما اینکه ما به عنوان یک موحد داریم بحث می کنیم، و موحد کسی است که خدا را حکیم می داند اما چرا خدا حکیم است در علم کلام ادله نقلیه و عقلیه اش. با این زمینه عرض می کنیم، هر عالمی چه اصولی و چه اخباری، قرآن را به عنوان مرجع قبول دارد. منتها چگونه به قرآن رجوع کنیم، مورد بحث است و الّا یک مسلمان که نمی آید مرجعیت قرآن را درش خدشه بکند که، به عنوان مسلمان مرجعیت قرآن مسلم است اما چطور باید به این قرآن مراجعه کرد؟

کما اینکه همه قبول دارند، که خداوند متعال حکیم است چه اخباری، چه اصولی ، چه انسدادی و چه انفتاحی.

به عنوان مقدمه ورود در بحث عبارتی را از مرحوم میرزای قمی در قوانین ص 450 نقل می کنم:

می گوید اگر چه ما خطابات قرآن را شامل غائبین نمی دانیم، لکنا نقول بان الله تعالی یرید من جمیع الامة فهمه و تدبر فیه و العمل علی المقتضاه.

حال ایشان می گوید خلافا للاخباریون. فیکون هذا الظن، ایضا حجة بالخصوص، ظنی که از فهم آیات قران پیدا می شود حجت است، لازم نیست قطع باشد. و طریقۀ عرف هم هیم ناست اگر یک نامه ایی را به گروهی بنویسمو بگویم ما عمل به ایم نامه را از شما می خواهیم به قدر فهم شان زا این نامه باید عمل کنند، نه اینکه بگوند ما تا قطع پیدا نکرده ایم عمل نمی کنیم.

در ص 395 روایاتی که مورد استشهاد اخباریین هست، آن ها را می آورد و می گودیان ها دلالتی بر عدم حجیت ظواهر قرآن ندارد. بلکه می گوید اگر حدیثی بیاورید برای من صحیح السند و دلالت بر اینکه مردم نیم توانند به قرآن مراجعه کنند من یا توجیه اش می کنم یا می گذارم اش کنار. و می گفتیم نه قرآ« مرجعیت دارد.

پس اساس مرجعیت قرآن مورد امضا است حتی اخباری هم که می گوید نه، راهی مشخص می کند برای مراجعه به قرآن.

حال ک هاین مطلب مورد اتفاق کل علما است برای اینکه مبادا جای شبهه ایی پیش بیاد من الان سراغ آیات نمی روم.

تا آنجا که من تتبع کردم، دسته بندی این روایات \_که بتواند دلالت بر حجیت ظواهر آیات بکند\_ درست اتفاق نیافتاده است.

دسته بندی درست نشده است به جز کتابی از آقای مکارم، طریق الوصول الی مهمات علم الاصول، ایشان این روایات را نه قسم کرده است:

از جمله طائفه اول حدیث ثقلین؛ این حدیث شریف نشان می دهد که هر یک از قرآن و عترت حجت مستقله است و کتاب ثقل اکبر است. البته با اضافه این نکته که قرآ معیار منقولات از عترت هم هست. این نیست که بگوییم ما وقتی به عترت مراجعه کردیم در حقیقت به قرآن هم مراجعه کردیم برخی از کلمات اخباریین همین را می گویند. آنی که مهم سات این است که این ها حجت مستقله اند، بله اگر جایی به نقل معتبر از عترت یک برداشتی از آیه بود و من هم برداشت مخالف داشتم باید برداشت خود را بگذارم کنار. اما معنایش این نیست که دیگر در غیر این موارد خودم به قرآن مراجعه نکنم.

بدون اینکه هیچ روایتی باشد ما باشیم و آیه از آیه استفاده می کنیم. بله باید فحص بکینم که آیا مقیدی یا مخصصی هست یا نه. اما اگر روایتی نبود نمی گوییم ما از قران هیچ نمی فهمیم.

طائفۀ دوم که می گوید قرآن ملجا است و مرجع. همان عترتی که شما مرجعیت اش را قبول دارید می گوید در تاریکی ها به قرآن مراجعه کنید.

هذا و للکلام تتمة.

**و صلی الله علی محمدٍ و آله الطیّبین الطاهرین المعصومین.**